

## چگونه می توان نیچه را شناخت؟

هر کسی، بعد از مطالعه آثار نیچه، چه مطالعه آثار دست اول و چه مطالعه آثار دست دوم و سوم، از منظری به وی نگاه می کنند. یکی در داوری خود او را به خاطر سخنان بعضاً حکیمانه اش فیلسوف می خواند و دیگری او را، شاید به این دلیل که از دوازده سالگی به سرودن شعر پرداخته است یا شاید به این دلیل که او به زبان خود، خودش را با ذکر این جمله که "روزی مردم آلمان خواهند گفت که من و هاینه بزرگترین هنرمندان زبان آلمانی بوده ایم" و علاقه ای که به شوپنهاور و واگنر داشته است، او را در ردیف شعرا و ادبا قرار می دهند. و دیگری، همانگونه که گفته اند، به دلیل اینکه قلم نیچه آن چنان شیوا و برجسته است که مانند سبک آثار هگل، کانت، ویکنشتاین، آدرنو، هایدیگر، دریدا و... احتیاجی نیست که نام نویسنده بر جلد کتاب آورده شود؛ و دیگری هم به حکم این نظر نیچه که یک قوم به هنگام جوانی شعر و افسانه و داستان می آفریند و به هنگام انحطاط و پیری فلسفه و منطق، او را هم در جمله شعرا و ادبا به حساب آورده اند و هم در زمره فیلسوفان و اهل منطق. کسانی هم که او را در جمله نوابغ بزرگ و تأثیرگذار به حساب آورده می گویند: "در واقع اگر او نبود، فوکو حرفی برای گفتن نداشت."؛ و اینکه حرف فوکو چیست باشد در جایش!

در این آشفته بازار نظر، شما چه فکر می کنید، که حقیقت نیچه چه بود؟ کی بود؛ و چگونه فکر می کرد؟ چرا برخی آنچنان به تعریف و به تمجید او اهتمام ورزیده اند که گاهی او را پیامبر می خوانند و به عالم اسطوره ها بالا می برند و با هیجان و هیاهو فریاد می زنند که: "من آثار او را نه به عنوان یک شاعر بسیار بزرگ بلکه یک پیامبر بزرگ مطالعه می کردم. اگرچه من تلقی وی از جهان را هرگز نپسندیدم، اما با شور و شوق عجیبی به قدرت و جسارت وی در تمیز و اعلام صحیح از سقیم آفرین می کفتم؛ او با شجاعت و قدرت باور های کهنه و موهوم را بیرحمانه طرد می کرد و مثل یک گاوباز بی باک که بسوی گاو وحشی و سرکش روی می نهد، با گامهای استوار با زندگی روبرو شد." (صفحه 36، کتاب اراده قدرت، نیچه، انتشارات جامی، ترجمه دکتر مجید شریف.) و شیدای این فیلسوف هستند؛ درحالیکه عده ای او را با ارائه این دلیل که نیچه گسترش دهنده افکار و اندیشه های غیراخلاقی و مخرب و غیرانسانی بوده است، اندیشه ها و نظریاتش زمینه پیدایش مزید تفکرات فردپرستانه و نژادگرایانه و خاک و خون پرستی بسیار افراطگرایانه در میان نازی های آلمان از قرن که گذشت تا امروز شده، به وضوح مخالف تساوی حقوق و برابری انسان ها بوده، زن ستیز بوده، به برابری زن و مرد باور نداشته، دموکراسی و توده ها را به سخره می گرفته، حامی و مبلغ اشرافیت از یک طرف و برده داری از سوی دیگر بوده و رذائل را بر فضایل ارجحیت می داده است، و آنچه در دهه های سی و چهل قرن بیست اتفاق افتاد، مسؤول و مقصر میدانند و به ایطاء شهرت او همت می گمارند؟

هر یک از ظن خود در باره او چیزی گفته است و تعبیری از گفته های او دارد که شاید هیچ یک درست نباشد یا همه درست باشد. و شاید به همین دلیل گفته اند که او در هیچ قالبی نمی گنجد و فیلسوف غربی بوده است؛ یا اصلاً نه حکیم بوده و نه فیلسوف!

گفته می شود که نیچه در آخرین سال های زندگی 54 یا 56 ساله خویش، از 1888 تا زمان مرگش در 1900، تعادل فکری خود را تا سرحد جنون از دست داده بود و به احتمال بسیار زیاد تفکرات زن ستیزانه او در سال های بسیار نزدیک به فلج مغزی وی شکل گرفته است، سال هائیکه نشانه های اولیه اختلالات فکری در ذهنش بروز کرده بود و یکی از دلایلی که بسیاری از همطرازان وی او را دارای جوهری چندگانه فکری می خوانند، همین دید دو گانه وی در برخی موارد به جنس زن است.

این موضوع که نیچه دوره های گوناگونی از بیماری را تا سال 1988 گذشتانده در زندگینامه وی به خوبی مشهود است. اما وجود تناقضات در گفتار وی در مورد زنان، که گفته می شود و من شخصاً نه در یکی دو کتابی که از نیچه دارم و نه در مقالاتی که از وی خوانده ام و نه در مراجعات زیادی که به جستارهای "گوگل" در این باره نموده ام، با سخنی که او طی آن به تعریف یا ستایش زن پرداخته باشد، بر نخورده ام. من این نظر را با شک و تردید رد می کنم!

به گفته های زن ستیزانه وی که تقریباً همه از "چنین گفت زرتشت"، نشر نگاه، ترجمه داریوش آشوری گرفته شده است، توجه کنید:

- در زن دیری است که برده ای و خودکامه ای نهان گشته است. 1
  - زن را هنوز توان دوستی نیست. زنان هنوز گریه اند و پرنده، یا دست بالا، ماده گاو. 2
  - همه چیز زن معماست و همه چیزش را یک راه گشودن است که نامش آبستنی (یعنی کارش تنها بچه دار شدن است) است. 3
  - مرد وسیله ای است برای زن. هدف همیشه بچه است. اما زن برای مرد چیست؟ 4
  - مرد را برای جنگ باید پرورید و زن را برای دو باره نیرو گرفتن جنگ آوران. دیگر کارها ابلهی است. 5
  - جنگ آور میوه ای بسیار شیرین دوست نمی دارد. از این رو دوستان زن است. 6
  - زن بازیچه ای باد پاک و ظریف، همچون گوهری، رخشان از فضیلت های جهانی که هنوز در کار (احتیاجی بدان) نیست. 7
  - مرد را از زن هراس باید آنگاه که زن بیزار است. زیرا مرد تنها در ژرفنای روانش شیرین است، اما زن بدذات است. 8
  - زن می باید فرمان برد تا برای رویه ی خود ژرفایی بیابد. نهاد زن رویه است؛ لایه ای پر جنب و جوش بر روی آب های کم ژرفا. 9
  - شگفتا که زرتشت چه کم آشنایی با زنان دارد؛ و با این همه از آنان چه درست سخن می گوید! آیا این نه از آن روست که در باره ای زنان هر چه بگویی درست است! اکنون برای سپاس این حقیقت کوچک را بپذیر! البته من برای رسیدن به آن چندان که باید موی سپید کرده ام. 10
  - گفتم ای زن، حقیقت کوچکت را به من بده! و پیر زنک چنین گفت: "به سراغ زنان می روی؟ تازیانه را فراموش مکن!" 11
  - زنان یونان باستان از زنان حال بهتر بوده اند، چون مردانی را می آفریدند که صفات خوب مردانه مثل جنگندگی را دارا بودند. 12
- در اینجا می خواهم برای اینکه رسم اعتدال حفظ گردد این نظر دو نویسنده اندیشمند را در مورد نیچه و افکارش، بویژه به ارتباط با زن، نقل کنم:
- نظر اول مربوط می شود به "حامد فولادوند" که در یکی از مقاله هایش می نویسد: "در آثار نیچه داوری های دوگانه، هم مثبت و هم منفی، در باره زنان دیده می شود؛ که نیچه هم از زن ستایش نموده و هم با زن به ستیز پرداخته است."
- و نظر دوم از دکتر احسان شریعتی است که از این هم پیشتر رفته و می گوید: "همانطور که در باره حقیقت نقد داشته و دارای سخنان دو پهلوست در مورد زن نیز سخنانش دو پهلوست."
- در این مورد فکر می کنم بهترین سخن، سخن خود نیچه است که در صفحه 154 "چنین گفت زرتشت" آمده است: "پرتگاه، آنجا که نگاه به پائین می افتد و دست در بالا جنگ می زند. آنجا دل از خواست دوگانه ی خویش به سرگیچه می افتد."
- خوانندگان گرامی حتماً متوجه شده اند که نیچه حین ارائه نظریاتش در باره زنان، چگونه در یکی دو جایی از جنگ سخن می گوید. بار اول در جمله: "مرد را باید برای جنگ پرورید..."; و بار دوم در سخنی: "زنان یونان باستان از زنان حال بهتر بوده اند، چون مردانی را می آفریدند که صفات خوب مردانه مثل جنگندگی را دارا بودند."
- در اینجا لازم می دانم که، فرصت را غنیمت شمرده، یکی دو نقل قول دیگری از این فیلسوف طرفدار جنگ و خشونت ارائه کنم؛ ولی اول قصد دارم بخش هایی از نظریات دکتر آرنو فرانسوا، استاد فلسفه

دانشگاه تولوز را که در "سایت انسانشناسی و فرهنگ" در مورد جنگ و دید نیچه و برگسون به آن به نشر رسیده است، تلخیص و نقل کنم. استاد موصوف می گوید:

نیچه یک جامعه سلسله مراتبی شده را در مقابل یک جامعه همتراز قرار می دهد و برگسون تضاد بین جامعه باز و جامعه بسته را مطرح می کند. علی رغم این نزدیکی ابتدائی نزد این دو فیلسوف، آن ها در مورد مسئله جنگ نتیجه های مختلفی می گیرند.

نیچه انتظار زیاد از "انسانیت" را یک رویای کاملاً میان تهی برای ساده لوحان می داند و معتقد است که تصور عدم وجود جنگ در جامعه انسانی و نتایج عالی پس از آن نیز رویایی آرمانی است. این در حالی است که برگسون در کتاب "دو منشای اخلاق و دین" بیان می کند که باید همه تلاش ها به کار گرفته شود تا به جنگ در میان بشریت پایان بخشیم...

بنابر نظریه نیچه، انسان برای گسترش حیات ناگزیر از جنگ است، درحالیکه برگسون خلاف نیچه بر این باور است که ما نیاز به یک فلسفه صلح داریم...

از لحاظ واژگان، برگسون بیشتر به مفهوم خلاقیت و آفرینش و نیچه به مفهوم سلسله مراتب تأکید می کند و این مسئله در حوزه های دیگر نظریات آن ها مانند دموکراسی نیز دیده می شود.

در واقع نیچه مخالف دموکراسی است، زیرا آن را در تضاد با ضرورت سلسله مراتبی در جامعه می بیند؛ درحالیکه برگسون معتقد است دموکراسی تنها سیستمی است که می تواند حیات را مدیریت کند. او می افزاید که نیچه خود گفته است: "من ذاتاً انسان جنگجو و پرخاشگری هستم.

و حال سخنان خود نیچه را در باره جنگ که از منابع مختلف گرفته شده است، به شکل مختصر مرور می کنیم:

- کسی که جنگجو است، باید همواره در حال جنگ باشد؛ چون در زمان صلح با خودش درگیر خواهد شد.

- آرامش همیشگی کسل کننده است؛ گاهی طوفان هم لازم است.

- اراده زندگی برتر و نیرومندتر در مفهوم ناچیز نبرد برای زندگی نیست، بلکه در اراده جنگ، اراده قدرت و اراده مافوق قدرت است.

- صلح را به مثابه ابزاری برای جنگ های جدید در نظر بگیرید.

- جنگ و شهامت بیش از نوع دوستی منشأ تحولات بزرگ بوده اند.

- از غریزه تبعیت کنید و به جنگ بپردازید و از عقل پیروی نکنید. غریزه موجب فعال تر شدن زندگی می شود.

- جنگ و شهامت بیش از نوع دوستی منشأ تحولات بزرگ بوده اند.

- در پی انگیزه خوب برای جنگ نباشید بلکه جنگ خوب هر انگیزه ای را مشروع می کند.

- سنگدلی، دلاوری، خدعه، نیرنگ، هشیاری و قدرت از فضیلت های پسندیده جنگ است.

و نویسنده "رسننیمان نیچه و جنگ نخست" در باره اثرات مخرب تفکرات وی در به میان آمدن جنگ عمومی جهانی دوم می نویسد:

"مهاتما گاند... به شبه قاره استقلال آورد، هرمان هسه در جنبش هیپگری متجلی گشت و نیچه، پیامبر رایش سوم و سوداگر نژاد و خون شد."

راستی علت اینکه در دوران رایش هیتلری همه کتاب ها سوختانده می شد، ولی آثار نیچه در دانشگاه ها تدریس می گردید، چه بوده است؟ آیا اینگونه نبود که نازی های جنگ طلب دلایلی برای جنگ طلبی شان را در آثار وی می یافتند؟ یا همانگونه که گفته می شود، شاید، واقعاً در این کتاب ها دلایلی برای ترغیب نژادپرستان به نژادپرستی و جنگ و شدت عمل و ممکن ساختن "ابرمردان" و "چیزهایی را که در جان برترین انسان حدس زده بود" (گزاره 1000، صفحه 746، راه قدرت، انتشارات جامی، ترجمه دکتر مجید شریف) ارائه شده بود. یا اینکه آلمان هیتلری حقیقتاً به تمسک فلسفه جنگ نیچه به خود حق می داد سرزمین های دیگران را مورد حمله قرار داده اشغال کند و مردمان بیشماری را معدوم کرده شهر های متعددی را با خاک یکسان سازد؟

نویسنده مقاله فوق در جای دیگری می نویسد: "... سه سال قبل از آغاز جنگ نخست جهانی، ژنرال فردریش برناردیس در کتابش "آلمان و جنگ بعدی" از نیچه به عنوان فیلسوف جنگ یاد کرده و به این شعار کتاب زرتشت (مقصد کتاب چنین گفت زرتشت است - از این قلم) اشاره نموده می نویسد: "جنگ و دلاوری پیش از عشق به همسایه (اشاره به آموزه عیسی مبنی بر اینکه همسایه ات را بیشتر از خودت دوست بدار؛ که پایه برای تفکر دموکراسی شد که تنها نامش باقی مانده و نه خودش - از این قلم) ارمغان دارد و نه همدردی شما، بلکه شجاعت و شهامت شماست که بیچارگان را نجات داده است.

ژنرال می پرسد: "فضیلت نیکی در چیست؟" و در پاسخ می گوید: "شجاعت و شهامت جنگیدن، نیکی و فضیلت است."

اگر درست توجه کنیم تمام سخنان این جنرال، همه تفسیر های او، همان اندیشه ها، تمثیلات و سخنان نیچه هستند!

برای تأمل بیشتر بر نیچه شناسی خویش بهتر است بعد از خواندن یک نظر از نیچه به بخشی از نظریات بعضی از اندیشمندان بزرگ در باره وی مختصر نگاهی بکنیم:

- نخستین گمراه کننده روسو بود که زن را جالب ساخت، پس از او هریت بیچر استو (نویسنده کلبه عمو تام، یکی از رمان های بی نهایت زیبا، مهیج و انسانی که در سال 1852 در مورد زندگی قفت بار بردگان در امریکا و توسط خانم استو، یک امریکائی، نوشته شده بود - توضیح از این قلم است) و بردگان قرار دارند؛ سپس سوسیالیستها که از کارگران و بی چیزان هواداری می کنند. (نیچه، نقل از مقاله در باره نیچه، ف. آزاد، 26 میزان 89، نشر شده در سایت عصر نو.) این گذارش را حتماً بخوانید:

- نیچه معمولاً از مردم عادی به عنوان مشتکی بی سر و پا نام می برد. به نظر نیچه اکثریت باید وسیله ای باشد برای عز و علوی اقلیت و نباید آنها را به عنوان کسی که دعوی مستقلی برای سعادت یا رفاه دارند در نظر گرفت. (راسل، نقل از همان مرجع.)

- انتشارات فرانسوی دولگا تقریباً به طور همزمان دو مطالعه جدید در مورد افکار این متفکر آلمانی سده نوزدهم به فرانسه ترجمه و منتشر کرده که نه تنها از حیث نگاه، عمق و وسعت نظر مطالعاتی بس انتقادی و خواندنی هستند، بلکه به همین خاطر جایشان در زبان فارسی بسیار خالی است. اولین کتاب، نیچه فیلسوف ارتجاعی\* نام دارد به قلم مورخ صاحب سبک ایتالیایی دومینیکو لوزوردو و دیگری نابودی عقل\*\* به قلم ژورژ لوکاج - از نادر نوابغ فلسفی سده بیستم که برخی آثارش از جمله تاریخ و آگاهی طبقاتی و هگل جوان به همت زنده یاد محمد جعفر پوینده به فارسی برگردانده شده اند.

نیچه نقطه اشتراک آثار لوزوردو و لوکاج به شمار می رود این است که افکار نیچه را به هیچ عنوان جهان بینی ای بی جانب تعبیر نکرده اند که گویا فرای تاریخ و تعارضات درونی آن قرار دارد. بالعکس: هر دو نویسنده کل آثار نیچه یا در حقیقت عقل ستیزی او را واکنشی بی پرده به آرمان های برابری خواهانه و آزادی خواهانه در تاریخ تمدن تفسیر نموده اند. و این خلاف غالب تعبیر معاصر است که کوشیده دفاع جانانه نیچه از "بربریت" و "برده داری جدید"، "نابودی نژادهای منحل" و "یا" میلیون ها انسان عاطل" را به کنایات و استعاره هایی فروبکاهند که گویا معانی کاملاً متفاوت و یا متضاد با آنچه می گویند، در دل دارند.

دومینیکو لوزوردو در نیچه فیلسوف ارتجاعی نشان می دهد که دفاع از برده داری که غالب آثار نیچه را به اشکال مختلف آکنده کرده در اصل نمودار گرایش های راست افراطی در فلسفه است که در نیمه دوم سده نوزدهم در غرب به اوج می رسند.

لوزوردو تأکید می کند که نه تنها نخستین کتاب نیچه زایش تراژدی همزمان است با تجربه کمون پاریس، و نوعی واکنش، گیرم در قالب اسطوره، علیه آن، بلکه در پی این تجربه نیچه به طور پی گیر مروج و مدافع تدابیر شدید علیه "برده های" عاصی مدرن می شود که ادبیات جدید از آنان بعضاً با عنوان "پرولتاریای جدید" یاد کرده است.

از نگاه لوزوردو، آثار نیچه به رغم پراکندگی سبک و مشغله شان هدفی واحد را دنبال می کنند که همان نابودی سوسیالیسم، دموکراسی و ایده ترقی است.

در واقع، می توان گفت که الهام بخش کتاب لوزوردو به نوعی کتاب نابودی عقل اثر لوکاچ فیلسوف مجاری تبار است که برای اولین بار در سال ۱۹۵۵ یعنی در آخرین دوره زندگی نویسنده منتشر شد و در کنار دیگر اثر مهم او، درآمدی بر هستی شناسی وجود اجتماعی، دو اثر مهم دوره پختگی وی به شمار می روند که همانند غالب آثار نویسنده به آلمانی نوشته شده اند.

نابودی عقل بی اغراق تا هنوز تنها مطالعه جامع انتقادی از افکار نیچه است که برغم گذشت بیش از نیم قرن از انتشار اول آن به زبان آلمانی هیچ از قدرت و درستی گزاره هایش کاسته نشده است. بالعکس این اثر به طرز مرموز بازخوانی افول اندیشه در دوره معاصر، دوره ظهور و انحطاط امپراتوری های جدید، به شمار می رود.

در نابودی عقل لوکاچ نشان می دهد جهشی که انقلاب فرانسه در فلسفه آفرید در واکنش گرایش قوی از عقل ستیزی در آلمان سده نوزدهم (و در آغاز از خلال شخصیت هایی چون شلینگ و شوپنهاور) به وجود آورد که در پی نخستین انقلاب های کارگری اروپا در ۱۸۴۸ و سپس ۱۸۷۱ مطرح ترین نماینده خود را در شخصیت و آثار نیچه یافتند.

لوکاچ تصریح می کند که نیچه به چنین مقامی دست نمی یافت اگر فعالیت فکری او با نخستین نشانه های ظهور امپریالیسم همزمان نمی شد.

انتخاب این دو تاریخ به ویژه تاریخ انقلاب ۱۸۷۱ فرانسه به هیچ وجه تصادفی نیست تا آنجا که در پی این دو تجربه تاریخی فلسفه بورژوازی مجادلات خود را بیش از پیش علیه دشمن جدید خود، یعنی سوسیالیسم، هدایت کرد.

علاوه بر ملاحظات و اشاره های وسیع خود نیچه در آثار و مکاتباتش، زمینه تاریخی فعالیت فکری او نیز نشان می دهد که نه تنها کمون پاریس و رشد احزاب توده ای سوسیالیستی به ویژه در آلمان، بلکه نبردهای پیروزمند بورژوازی علیه این احزاب تأثیری ماندگار بر اندیشه های او داشته و به یک معنا سمت و سوی آنها را نیز تعیین کرده اند.

در واقع، نفوذ خارق العاده اندیشه های نیچه که او را به نماینده گرایشی از روشنفکران متعصب آلمان بدل نمود این است که نگارش آثارش با دوره بیسمارکی و اولین تلاش ها برای تأسیس دولت امپریالیستی در آلمان همزمان است. لوکاچ می گوید: "نقطه مرکزی که حول آن اندیشه های نیچه به هم می پیوندند ستیز با سوسیالیسم و مبارزه برای ایجاد آلمانی امپریالیستی است هر چند این ایده مرکزی آهسته آهسته در نزد او شکل گرفت."

او تأکید می کند که از نظر نیچه کاملترین دفاع در مقابل آنچه وی "خطر سوسیالیسم" می داند تشکیل یک دولت ارتجاعی و عمیقاً خشن در خدمت اهداف بورژوازی امپریالیستی است.

باری، به دلیل همین تقارن، نیچه در قالب اسطوره و یا گزاره های اسطوره وار مسائلی را پیش بینی و حتا حل می کند که نسل بعد تنها از نزدیک با آنها آشنا می شود.

به اعتقاد لوکاچ بر زمینه همین تقارن است که نیچه تاریخ گذشته و به ویژه تفسیر خود را از فرهنگ یونان باستان می پرورد تا از آن دست مایه توجیه برده برداری معاصر را بسازد.

آنچه، در واقع، اساس این تفسیر به شمار می رود، این است که همانند یونان باستان برده داری نیاز حیاتی هر شکلی از تمدن است.

خود نیچه می نوشت: "اگر این درست است که یونانیان به دلیل برده داری از میان رفتند این نیز درست است که ما نیز در نبود برده داری از میان خواهیم رفت."

از این باصطلاح "فکر راهنما" نیچه هرگز دست نکشید. او نجات تمدن را مشروط به وضعیتی می دانست که در آن اقلیتی برتر تمام قدرت و امتیاز خود را بر کار طاقت فرسا و استثمار اکثریت محرومان بنا ساخته باشد.

او مدعی بود که "فرهنگ بالنده تنها در جامعه ای زاده می شود که به دو کاست متمایز تقسیم شده باشد: کاست کارگران و کاست فارغان از کار، یعنی کاست کسانی که برای لذت و فراغت حقیقی ساخته شده باشند."

با این همه، لوکاچ تصریح می‌کند که نفوذ خارق العاده نیچه نزد نسل‌های بعدی در عین حال مرهون استعداد خاص اوست تا آنجا که وی قدرتی خیره‌کننده در پیش‌بینی داشت و در قیاس با روشنفکران دوره خود حساسیت ویژه‌ای نسبت به مسائل زمانه اش از خود نشان می‌داد.

لوکاچ می‌گوید: به عنوان روانشناس فرهنگ، نیچه بدون شک با استعدادترین نماینده خودآگاهی روشنفکران بورژوازی از انحطاط خود بود که می‌توانست به یاری همین استعداد غرایز شورشی آنان را ارضاء کند.

اما، آنچه، در هر حال، چنین برتری‌ای به نیچه می‌بخشد آمیزشی است از ضدیت افراطی با سوسیالیسم و همزمان انتقادهایی به جا و موشکافانه از مقوله‌های فرهنگ و هنر.

لوکاچ همچنین می‌گوید: تاثیر فراتاریخی این استعداد بر سبکی از نگارش در نزد نیچه نیز مبتنی است که بجای بهره‌گیری از نثر منظم یا نثر سنتی فلسفه از گزاره‌های کوتاه سود می‌جوید که گاه در شکل پند ظاهر می‌شوند و گاه در قالب پیشگویی و احکامی که به این عنوان خصلت افسانه‌ای و رازآمیز گفتار او را تشدید می‌کند.

برای اینکار باید فرصت کرد و بیشینه آثار وی را دقت کامل مطالعه نمود. با یک یا دو کتاب یا یک یا دو مقاله و سخنرانی از یک یا دو مخالف و موافق وی شناخت کامل نیچه میسر نیست.

این بخش را که حاوی چند نظر در باره افکار نیچه و کمی هم طولانی بود و عنوان آن را "نیچه: نماینده انحطاط بورژوازی در عصر امپریالیسم" گذاشته‌اند، از سایت "فارسی آر.اف.آی"، 12 نومبر 2009، گرفتم و فکر نمی‌کنم با موجودیت حداقل پنج نظر از افراد و منابع معتبر: - دومینیکو لوزوردو، ژورژ لوکاچ، نویسنده، ناشر و سایت فارسی آر.اف.آی فرانسه که نشر آن در این سایت خود نشان دهنده همسوئی گردانندگان سایت با متن و محتوای مقاله می‌باشد، جای برای صحبت بیشتر در مورد منش ناصالح و تخریب‌گر نیچه باقی مانده باشد.

- 1- صفحه 69، چنین گفت زرتشت، نشر نگاه، ترجمه داریوش آشوری
- 2- همانجا
- 3- صفحه 77 همان کتاب
- 4- همانجا
- 5- همانجا

- 6- همانجا
- 7- همانجا
- 8- صفحه 78، همان کتاب
- 9- همانجا
- 10- همانجا
- 11- همانجا
- 12- زن در تفکر نیچه